

« دنیاطلبی » انسان را « خودخواه » و « تکرو » و « رهبرستیز » می‌کند.

« اولین درس خودشناسی » اینست که « هر انسانی »، « ۲ مَنْ » و « ۲ اِرَادَةُ عقلانی و نفسانی یا انسانی و حیوانی » دارد و « خصوصیت اِرَادَةُ نفسانی و حیوانی او »، « خودخواهی و تکروی » است. خودخواهان از هر « امام و پیشوائی » و از « هر قرار و قانونی » گریزانند و می‌خواهند « رها » باشند و « هدفهای متضاد و متناقض » داشته باشند و « تابع غرائز و حواس و هوس » خود باشند:

**بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ** (قیامت/۵)

لذا در طول تاریخ بشریت، « همه پیشوایان و رسولان و هشداردهندگان الهی »، « انکار » شده‌اند:

... فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ ... (۳۳) **وَلَقَدْ كَذَّبْتَ رَسُولٌ مِّنْ قَبْلِكَ** ... (أنعام/۳۴)

**وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ رَسُولٌ مِّنْ قَبْلِكَ** ... (فاطر/۴)

« حضرت امیرالمؤمنین » صلوات الله علیه در توصیف این « خودخواهان تکرو و رهبرستیز » می‌فرمایند: آنها « پیرو هیچ پیامبری نیستند » و « به عمل هیچ نایبی اقتدا نمی‌کنند » و « غیب را باور ندارند » و از « هیچ عیبی پرهیز نمی‌کنند » و « بر مبنای شبّهات عمل می‌کنند » و « پیرو خواهشهای نفسانی » اند و « معروف برای آنها همانست که خود می‌پسندند » و « منکر برای آنها همانست که خود نمی‌پسندند » و « در مشکلات به خودشان پناه می‌برند » و « در امور مهم خودسر هستند » انکار « هر کدام » از آنها « امام و پیشوای خویش است » ... (خطبه/۸۸)

لَا يَفْتَضُونَ آثَرَ نَبِيٍّ وَلَا يَفْتَدُونَ بِعَمَلِ وَصِيِّ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِعَيْبٍ وَلَا يَعْتَمِدُونَ عَلَى الشُّبُهَاتِ وَ يَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ، الْمَعْرُوفُ فِيهِمْ مَا عَرَفُوا وَ الْمُنْكَرُ عِنْدَهُمْ مَا أَنْكَرُوا مَفْرَعُهُمْ فِي الْمُعْضَلَاتِ إِلَى أَنْفُسِهِمْ وَ تَعْوِيلُهُمْ فِي الْمُهَمَّاتِ عَلَى آرَائِهِمْ، كَأَنَّ كُلَّ أَمْرٍ مِنْهُمْ إِمَامٌ نَفْسِهِ ...

خودخواهان رهبرستیز با « انکار حسابرسی دقیق قیامت » و « با تمسخر » می‌پرسند: قیامت کی می‌آید؟

**يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ؟** (قیامت/۶)

قرآن « ریشه » این « خودخواهی خسارت‌بار » را « دنیاطلبی و کوتاه‌بینی و صبور نبودن » می‌داند:

**كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ.** (قیامت/۲۰)

وقتی این خودخواهان امامستیز « قیامت و مجازات عظیم » آن را می‌بینند دنبال « راه فرار » می‌گردند:

**يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ: أَيْنَ الْمَفَرُّ** (قیامت/۱۰)

البته آنها با « بیداری » از خواب غفلت « اعتراف » می‌کنند که اگر شنوا و عاقل بودند اهل آتش نمی‌شدند:

**وَقَالُوا: لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ.** (ملک/۱۰)